

### قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام



نویسنده:  
داود فیرحی  
نشر نی  
۱۳۷۸

این کتاب مشهورترین اثر داود فیرحی است که در واقع رساله دکتری وی در دانشگاه تهران است. این کتاب از زمان انتشار تاکنون منبعی برای آزمون کارشناسی ارشد و دکتری رشته علوم سیاسی محسوب می‌شود. «قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام» که نخستین بار توسط نشر نی در سال ۱۳۷۸ منتشر شد و امروز به چاپ یازدهم نیز رسیده است.

### دولت اسلامی و تولیدات فکر دینی



نویسنده:  
داود فیرحی  
انتشارات بقعه  
۱۳۸۰

این کتاب جیبی که ذیل یک مجموعه توسط انتشارات بقعه منتشر شده است، در واقع سخنرانی‌ای است که در آن به ارزیابی رابطه قدرت و دانش، به ویژه دانش‌های دینی چون فلسفه و فقه سیاسی در جهان اسلام پرداخته می‌شود. فیرحی هدف از نگارش این مقاله را برجسته کردن رابطه دانش‌های سنتی با ساخت قدیم دولت در جهان اسلام بیان می‌کند.

### نظام سیاسی و دولت در اسلام



نویسنده:  
داود فیرحی  
انتشارات سمت  
۱۳۸۲

این کتاب که برای دانشجویان رشته علوم سیاسی و فقه سیاسی در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد به عنوان منبع اصلی درس نظام سیاسی و دولت در اسلام به ارزش سه واحد تدوین شده، توسط انتشارات سمت و دانشگاه باقرالعلوم (ع) در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است. کتاب «نظام سیاسی و دولت در اسلام» برگزیده سیزدهمین دوره کتاب برتر دانشگاهی در سال ۱۳۸۱ و حائز رتبه نخست ششمین جشنواره پژوهش‌گران برتر حوزه دین و فرهنگ در سال ۱۳۸۳ نیز شده است.

# فقیه حقوق اندیش

## داوود فیرحی و تطور تاریخی مفاهیم در اندیشه سیاسی

سید محمدرضا بهشتی  
نویسنده و محقق

یکی از حوزه‌های پژوهشی جدی داوود فیرحی علاوه بر فقه سیاسی، تاریخ اندیشه سیاسی معاصر ایران از دوره صفویه بلکه به‌طور خاص از دوره قاجاریه تا زمان حاضر بود و آنچه در این حوزه به‌ویژه بر آن متمرکز شده بود، مفاهیم بنیادین شکل‌دهنده سیاسی در حال شکل‌گیری بود. مفاهیمی که فیرحی به آن توجه می‌کرد، مانند مفهوم حکومت، مفهوم دولت، مفهوم ملت، مفهوم قانون، مفهوم عدالت، مفهوم آزادی، مفهوم دموکراسی و مفهوم وطن یا میهن بود. ایشان در بستر پژوهشی که درباره تاریخ اندیشه سیاسی معاصر داشت، در فهم و دریافت نقش این مفاهیم در شکل‌دهی به اندیشه معاصر سیاسی جامعه ایران می‌کوشید. ایشان در این مسیر به نحو ملموسی با این تجربه روبه‌رو شده بود که این مفاهیم به‌رغم کاربرد فراوان و ظاهر همه‌کس فهم و بدیهی که دارند و در اندیشه اندیشه‌ورزان سیاسی و همین‌طور جریان‌های مختلف فکری و نیز در فهم عمومی مردم نقش آفرین بوده‌اند؛ در عین حال معانی گوناگونی را در خودشان جمع کرده‌اند و در نسبت و در پیوندهای مختلفی با هم قرار گرفته‌اند. بازنشاسی این معانی جمع‌شده در این مفاهیم و همچنین نسبت‌هایی که این مفاهیم با همدیگر دارند، کار چندان ساده و آسانی نیست. ذهن مرحوم دکتر فیرحی با تیزهوشی که داشت و با نظمی که به لحاظ فکری داشت و اندیشه سامان‌مندی که داشت، دریافت بود که در اینجا سروکارش با پدیده‌ای است که باید از آن به‌طور و تحول مفاهیم یاد کنیم.

در این چند سال مرآورده علمی که خدمت ایشان داشتیم و حضور در جمع‌های هم‌اندیشی که واقعاً دانش‌افزا بود، تلاش ایشان برای آشنایی هر چه بیشتر با مسئله تطور مفاهیم، باعث تبادل اندیشه‌های متعددی بین ایشان و بنده شد و دلیلش هم این بود که من به‌رغم تفاوت حوزه مطالعاتی و تمرکز روی فلسفه و تاریخ فلسفه، مدتی هم

موضوع تحول تاریخی مفاهیم فلسفی را دنبال کرده بودم. آنچه که به اصطلاح در زبان آلمانی history of concepts یا به تعریف دیگر history of ideas نام گرفته و نوع دیگر semantic یا معناشناسی تاریخی است. آشنایی من با این بحث، از طریق پژوهشی بود که در رساله دکتری در آلمان داشتم و با موضوع تحول و تطور مفاهیم خوب آشنا شده بودم. البته تمرکز من نه روی مفاهیم سیاسی، بلکه بر مفهوم طبیعت بود. ایشان به دنبال این بود که همین تطور را به شکل روش‌مندی در مطالعه تاریخی مفاهیم بنیادین در چارچوب اندیشه سیاسی معاصر ایران به‌کار بگیرد. در این زمینه سوال‌های اساسی و مهمی هم برای ایشان مطرح شده بود: مفاهیم پایه در اندیشه سیاسی را چگونه باید بفهمیم؟ آیا می‌توانیم به فهمی از این مفاهیم دست پیدا کنیم که درک تحول و تطور را ممکن سازد؟ آیا می‌توان به تثبیت معانی‌ای در مفهوم دست یافت و به چیزی مانند تعریف ثابت و معتبر درباره همه این مفاهیم رسید؟ آیا مجازیم یک فهم را به‌منزله فهم معیار در نظر بگیریم و به‌سراغ هر نقطه از تاریخ برویم که به بررسی آن می‌پردازیم و حضور یا غیاب این مفاهیم را جست‌وجو کنیم؟ آیا حاصل این کاوش با این شیوه، به این نتیجه نخواهد رسید که چه بسا هیچ‌گاه این مفهوم نزد اندیشه‌ورزان پیشین با دقتی که ما در تثبیت معانی آن تلاش کردیم و تعریف کردیم، مطرح نبوده است، بلکه همیشه کم‌وبیش به آن نزدیک یا دور بوده است؟ آیا این امر به این معنا نخواهد بود که مفهوم معیاری که ما به‌منزله مفهوم درست، برگزیده‌ایم و در نتیجه حاصل کاوش تاریخی، مدام خطاهای کم یا زیاد دیگران در دریافت این به اصطلاح فهم درست را کشف کنیم؟ اساساً چه تلقی از مفهوم باید داشته باشیم که بتواند به ما امکان درک تحول در یک مفهوم را بدهد؟ این تحول در چه چیزی است و خود را چگونه نشان می‌دهد؟ آیا تحولات در مفهوم لزوماً خود را در واژه یا واژه‌هایی که آنها را به‌گونه‌ای شفاهی یا کتبی به بیان درمی‌آورند، بازتابی هم پیدا می‌کند؟! یعنی آیا تاریخ یا تاریخچه تحول مفهوم لزوماً با تاریخچه تحول واژه یعنی این بار

history of world در مقابل history of concept of تلازم و ملازمی دارد؟ پرسش‌هایی از این دست ما را به لزوم دو دسته پژوهش راهبری می‌کند: یک دسته پژوهش در سطح واژه و دگرگونی‌هایی است که در واژه پدید می‌آیند و دسته دیگر در سطح مفهوم است؛ اینکه ما چه تلقی‌ای از مفهوم داشته باشیم که در آن مجال تحول و تطور ممکن شود؟ این مسئله تعیین‌کننده‌ای است. چه می‌شود که یک مفهوم دگرگونی پیدا می‌کند؟ اگر ما یک مفهوم را وحدتی از معانی بگیریم که اینها معانی منسجمی هستند و به هم پیوسته و این معانی با همدیگر نسبت‌هایی را دارند، در همین مفهوم واحد ممکن است این تلقی را بتوانیم پیدا کنیم که تحول در مفهوم شاید به این ترتیب صورت می‌گیرد که معانی جدیدی در این مفهوم وارد بشوند که پیش‌تر این معانی در فهمی که از این بوده، دخیل نبوده‌اند یا معانی خارج بشوند و دیگر این معانی در داخل این مفهوم دیده نشوند یا اینکه ثقل معانی در داخل مفهوم دگرگون بشود. معمولاً این طور است که در یک مفهوم، معنایی با وزن و ثقل بیشتری هست و سایر معانی که باز هم از آن فهمیده می‌شوند، گرداگرد این معنای محوری شکل می‌گیرند و چه بسا تحول نه به شکل ورود به یک معنای جدید یا خروج از یک معنا، بلکه تغییر ثقلی است که در میان این معانی اتفاق می‌افتد؛ البته درباره خروج معانی هم باید خیلی محتاطانه سخن گفت.

گاهی به نظر می‌رسد که برای مدت‌های طولانی یک معنایی، دیگر در مفهومی حضور ندارد؛ اما می‌بینیم بعد از سپری شدن زمانی دوباره با آن روبه‌رو می‌شویم و گاهی حتی ممکن است به معنای محوری هم تبدیل شود. این بحث، بحث بسیار جالبی است. خود اینکه مفهوم را چگونه بفهمیم، من به خاطر رسیدن به یک مفهومی که از خود مفهوم باید داشته باشیم، در واقع meanings of meaning و concept of concept مجبور شدم مدت طولانی منابعی را بخوانم که به یک معنا خارج از دایره اصلی کار من بود؛ چون موضوع من تحول مفهوم طبیعت، به عنوان یکی